

# شرح حال مرحوم ملاهادی سبزواری

## بقلم خود ایشان

حاج ملاهادی بزرگترین حکیم قرن سیزدهم هجری و شاید بعد از آخوند ملاصدرا معتبرترین مدرّسین فلسفه اشراق است. قبل از حمله مغول که معاهد علمی و مدارس اسلامی دایر بود دو مسلک مهم فلسفی یکی حکمت مشاء بطریقیکه ابوعلی سینا آن را مدوّن ساخته بود و دیگری عقیده وحدت وجودی محیی الدین بن العربی که مرکبی از حکمت اشراق و عرفان است در ممالک اسلامی رایج بود و مدرّسین حکمت این دو فلسفه را تدریس میکردند و در هر عهد و عصری بمقتضای زمان و مکان شروح و ایضاحات و تزییلات و تعلیقات فراوان بر آن مسائل نوشته اند.

بعد از آنکه بر اثر تاخت و تاز مغول و ویرانی بلاد مدتها چراغ فلسفه و دانائی خاموش بود در دوره صفویه صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی مشهور باخوند ملاصدرا دوباره آنرا روشن ساخت چندانکه در دوره های بعد از مغول میتوان او را «مجدّد فلسفه» شمرد.

ملاصدرا موجد و موّسّس فلسفه تازهئی نیست بلکه کار بزرگ او احیاء و ترمیم فلسفهئی است که مدتها متروک مانده بود باین معنی که مباحث حکمتی و فلسفی که در ادوار قبل از مغول بهمت بزرگانی امثال فارابی و ابوعلی سینا و ابن رشد اندلسی و محیی الدین بن العربی در ممالک وسیعۀ اسلامی شایع شده و بر اثر هجوم مغول سالها متروک مانده بود بار دیگر بهمت ملاصدرا رواج یافت.

هنر بزرگ ملاصدرا در این است که در عهد صفویه که از نظر فلسفه دوره انحطاط است و دورهئی است که اساتید بنامی در میدان نبوده اند و بعلاوه ظاهرینان و کوتاه فکran معارض فلسفه و حکمت بوده اند او بطوری بفلسفه لباس شرع پوشانید و مسائل دینی و فلسفی را مطابق مقتضیات زمان بایکدیگر تو فیق داد که فلسفه اعتبار یافت و رایج گشت.

بنا بر این اگر گفته میشود که آخوند ملاصدرا موجد فلسفه تازه می نیست این نکته را هم باید دانست که معلم معمولی و ساده می هم نیست بلکه استاد ماهری است که فلسفه مشاء و حکمت مجیبی الدین بن العربی و اصول شرع همه را در هم آمیخته روشنائی حکمت را در چراغ تازه می بر افروخته است.

بعد از آخوند ملاصدرا این چراغ خاموش نشد و در هر عهدهی جماعتی سرگرم تعلیم و تعلم فلسفه بودند.

مرحوم حاج ملاهادی سبزواری زماناً متعلق به نسل پنجم بعد از آخوند ملاصدراست و در این فاصله بر آمده‌مشتغلین بفلسفه بوده‌است و در حالیکه چهار طبقه مدرسین و حکمائی که بین او و ملاصدرا فاصله بوده‌اند فقط بتدریس و شرح توضیح اسفار ملاصدرا اشتغال داشته‌اند حاج ملاهادی يك نوع تبرز و تجری داشته و تقریباً در عرض ملاصدرا محسوب است.

حاج ملاهادی اضافه بر جنبه علمی و احاطه بمسائل فلسفی و عرفانی در مکارم اخلاق و محاسن صفات و تقوی و پاکدامنی و صدق و صفا و مناعت و تشخص ذاتی و سادگی و بی پیرایگی و خضوع و فروتنی مخصوص بخواص اهل علم و ملکات فاضله دیگر سقراط عصر خویش بوده و همین شخصیت ممتاز و اخلاق پسندیده او خدمت بزرگی بفلسفه انجام داده یعنی فلسفه و حکمت را در مقابل ظاهر پرستان متظاهر بعلم که پیوسته متعزز ض حکما بوده‌اند محترم ساخته است.

حاصل آنکه حاج ملاهادی علاوه بر جنبه علمی و فلسفی که فن مخصوص او بوده و کتب ذیقیمی در فلسفه نوشته و جماعتی را تربیت کرده از حیث تخلق باخلاق حکماء متألّهین و تصلب او در بیروی کامل و شدید از سیره فلاسفه اقدمین و علماء عاملین مقام حکمت را باعلی درجه ممکنه بالا برده و مورد احترام خاص و عام قرار داده است و علاوه بر این دو جنبه مذکور علمی و اخلاقی مرحوم حاج ملاهادی دارای طبع موزون شاعرانه و صاحب ذوق بسیار لطیف ادیبانه فاضلانه بوده و در شعر «اسرار» تخلص نمینوده و دیوان غزلیات او که سرایامشحون از حقایق عرفان و حکمت و شور و وجد و حال است و در نهایت فصاحت و ملاحمت و لطافت است مکرر بطبع رسیده و مادر آخر این مقاله محض نمونه چند غزلی از آن مرحوم بدست خواهیم داد.

حاج ملاهادی سبزواری معروف به «حاجی سبزواری» یا «حکیم سبزواری» ابن حاج میرزا مهدی طیب و ملاک بن حاج میرزا هادی بن حاج میرزا مهدی بن محمد صادق تاجر سبزواری است که در سنه ۱۲۱۲ هجری قمری که مطابق است با عدد «غریب» در سبزواری متولد شده و مدت هفتاد و هشت سال که مطابق است با عدد «حکیم» زیسته و در دهه آخر ذی الحجه ۱۲۸۹ در سبزواری وفات یافته و در همانجا مدفون شده است و چون وفاتش در اواخر ذی الحجه ۱۲۸۹ یعنی چند روز قبل از محرم ۱۲۹۰ واقع شده سال فوت او را غالباً ۱۲۹۰ دانسته اند که مطابق است با عدد «حکیم غریب» بطوریکه اشاره شد فضائل اخلاقی و احاطه علمی و حسن تقریر حاجی سبزواری او را بسیار معروف و مشهور ساخته و پس از آنکه در سبزواری مستقر شده و بتدریس پرداخته طالبین علم نه فقط از غالب بلاد ایران بلکه از هندوستان و ممالک عربی و عثمانی نیز بحوزه درس او میشتافته اند و او سالهای متمادی یعنی قریب چهل سال با دقت و انضباط و وقت شناسی و صحت عملی که کانت فیلسوف معروف آلمانی را بخاطر میآورد در وقت معین در مدرس خویش بافاضه مشغول بوده است.

شرح حال ذیل که اصل آن بخط مرحوم حاجی ملاهادی نزد نواده بسری ایشان آقای ضیاء الحق حکیمی پسر مرحوم آقا عبدالقیوم پسر مرحوم حاج ملاهادی موجود است نمونه ایست از روشن فکری و سادگی و بی آلابشی آن مرد بزرگ. اصل این شرح حال بخط مرحوم حاجی بر کاغذ آبی رنگی بخط شکسته نستعلیق نوشته شده است و در پشت آن ورقه مهر حاجی بسجج «یاهادی المصلین» موجود است و بطوریکه آقای ضیاء الحق حکیمی از پدر خود آقا عبدالقیوم پسر حاجی روایت میکند از طهران شرح حال حاجی را از خود او میطلبند و او انجام این کار را یکی از شاگردان خود محمول میکند آن شاگرد شرح حال مفصلی از فضائل و کرامات و مقامات حاجی مینویسد ولی حاجی آن شرح را نپسندیده خود این شرح حال مختصر را مینویسد:

هو

«چون بعض از احباب مستدعی شد که از کیفیت تحصیل خود و انیت آن و تعیین اساتید چیزی نگاشته شود موجب مینگارد که در سن هفت یا هشت سالگی که شروع

بصرف و نحو کریم و الدنا الفاضل حشره الله تعالی مع الاختیار عزم بیت الله الحرام فرمودند و در مراجعت در شیراز بر حمت ایزدی پیوستند و حقیر تا عشره کامله از عمر خود در سبزواری بودم و بعد جناب مستطاب فضایل مآب عالم عامل و فاضل کامل و حبر جامع و متقی ورع و فقیه بارع و عابد ساجد و ناسک متعهد زبده الاشراف المستغنی عن الاوصاف حبیب مهجتی و ابن عمی المستسعد فی الناشأتین الحاج ملاحسین السبزواری اعلی الله مقامه که سالها در مشهد مقدس مشغول تحصیل بود و والدش با والد داعی جمع المال بود رحمة الله علیهم مرا از سبزواری بمشهد مقدس حرکت داد و آن جناب انزوا و تقلیل غذا و عفاف و اجتناب از محرّمات و مکروهات و مواظبت بر فرائض و نوافل را مراقب بود و داعی را هم در اینها چون در یک حجره بودیم مساهم و مشارک داشت و کینونت ما بدین سیاق طولی کشید و سنواتی ریاضات و تسلیتی «کذا» داشتم و آن مرحوم استاد ما بود در علوم عربیه و فقهیه و اصولیه و لی با آنکه خود کلام و حکمت دیده بود و شوق و استعداد هم در ما میدید نمیگفت مگر منطق و قلیلی از ریاضی پس عشره کامله با آن مرحوم در جوار معصوم بسر بردم تا آنکه شوق بحکمت اشتداد یافت و آوازه حکمت اشراق از اصفهان آویزه گوش دل بود و از علوم نقلیه و دینیّه حظوظ متوافره و سهام متکثره بفضل خدا یافتیم پس عزیمت اصفهان نموده و اموال و املاک بسیار را جا گذاشته از خراسان حرکت کردیم و قریب به هشت سال در اصفهان ماندیم و انزوا و مجانبت هوا بتأمید خدا مزاج گرفته بعد توفیق تحصیل علوم حقیقه و ریاضات شرعیه هم داشتیم و اغلب اوقات را صرف تحصیل حکمت اشراق نمودیم پنج سال حکمت دیدم خدمت زبده الحکماء الالهیین فخر المحققین و بدر العالمین و العالمین و المتخلّقین با خلاق الرّسو حانین بل با خلاق الله جناب حقایق آگاه آخوند ملا اسمعیل اصفهانی قدس سره الشریف و چون آخوند ملا اسمعیل س «کذا» گویا مخفف قدس سره است «مرحوم شدند دو سه سالی بالاخصاص خدمت جناب حکیم متاله استاد الكل المحقق الفایق والنور الشارق آخوند ملا علی النوری قدس الله نفسه و روح رسته حکمت دیدم و دو سالی در اوایل ورود باصفهان بفقّه جناب المولی النبیّه و العالم الوجیه و المحقق الفقیه آقا محمد علی مشهور بنجفی اعلی الله مقامه روزی ساعتی حاضر میشدم و چون بخراسان آمدم پنج سال در مشهد مقدس بتدریس حکمت مشغول بودم با قلیلی فقه و

تفسیر زیرا که علما اقبال بر آنها و اعراض از حکمت بکلیه داشتند لهذا ائمتنا داعی بحکمت سیما اشراق بیشتر بود و بعد از آن دو سه سالی سفر بیت الله داعی طول کشید و حال بیست و هشت سال است که در دار المؤمنین سبزواری بتدریس حکمت مشغولم این است اسباب ظاهریه و در یقت الله هدائی و علمنی و ربانی

دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن

والسلام.

\*\*\*

اینک بر حسب وعده که داده‌ایم چهار غزل از دیوان مرحوم حاجی که چنانکه گفتیم در شعر اسراره تخلص میکرده است ذیلاً درج مینمائیم:

سینه بشوی از علوم زاده سینا	نور و سنائی طلب ز وادی سینا
یار عیان است بی نقاب در اعیان	لیک در اعین کجاست دیده بینا
ساغر مینا ز دست پیر مغان گیر	چند خوری غم بزیر گنبد مینا
طعنه بویس قرن زنی و قرینست	دیو و دودت قرن‌ها و ساء قرینا
نیست روا ما قرین ظلمت دیجور	روی تو عالم فروغ ماه جبینا
پر تو مهر از فلک بخاک گرفتند	خود چه شود عیسیا سپهر مکینا

یک نفس ای خاک راه دوست خدا را

بر سر اسرار زار خاک نشین آ

شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست

منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست

نیست یک مرغ دلی کش نفکندی بقفس

تیر بیداد تو تا پر پسری نیست که نیست

ز فغان ز فراق رخ و زلفت بفقان

سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست

نه همین از غم او سینه ما صد چاک است

داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست

موسیقی نیست که دعوی انا الحق شود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

چشم ما دیده خفاش بود ورنه ترا

بر تو حسن بدیوار و دری نیست که نیست

گوش اسرار نشنو نیست و گرنه اسرار

برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

ما ز میخانه عشقیم گدایانی چند

ایکه در حضرت او یافته‌ای بار ببر

کای شه کشور حسن و ملک ملک وجود

عشق صلح کل و باقی همه جنگست و جدل

سخن عشق یکی بود ولی آوردند

آنکه جوید حرمش گو بسر کوی دل آی

زاهد از باده فروشان بگنزدین مفروش

نه در اختر حرکت بود نه در قطب سکون

ایکه مغرور بجاه دو سه روزی بر ما

رو گشایش طلب از همت مردانی چند

تادل اندر نظر آورده نگار عجبی

کرده از خون شهیدان کف سیمین گل رنگ

سر سیر چمن نیست چه در حسن تراست

بازوی حسن تو نازم که ز چشم و ابروت

گشت بیماری دل به که بر آورد آنسرو

طعمه لخت دل و جا کنج قفس، شربم خون

دارم از دایره چرخ مدار عجبی

سخن از دوزخ و فردوس با سرار مگوی

وصل و هجرش بودم جنت و نار عجبی

یازدهم مهر ۱۳۲۳ هجری شمسی طهران

دکتر قاسمی